

ابوالحسن بنی صدر

عزم جزم؟

از آنجا که رژیم به سیاست ناسازگار خود با حقوق مردم ایران و مردم افغانستان ادامه می دهد، می خواستم توضیح دهم دو دهه غلط کاری در افغانستان را چگونه می توان جبران کرد. هموطنی نیز پرسیده است: تروریستهای زبانی جز زبان زور اندر نمی یابند. با توجه به این واقعیت، اگر به جای آقای بوش بودم، آیا با خشونت زدائی می توانستم تروریسم را از میان بردارم؟ و در این روزها، آقای فوکویاما مقاله ای در روزنامه گاردین (۱۱ اکتبر ۲۰۰۱) منتشر کرده است. در آن، مدعی است «این کینه و انزجار وسیع عمیق تر از آنست که بتوان آن را به نارضائی از سیاستهای امریکا، برای مثال، محاصره اقتصادی عراق یا حمایت از اسرائیل ربط داد... بسا این نفرت ریشه در احساس حرمان در مسلمانان از واپس ماندن خود و پیش رفتن غریبان دارد.»

نخست، نوشته آقای فوکویاما را نقد می کنم. زیرا مبنای پیشنهاد سیاست خارجی دیگری در افغانستان است:

کینه و نفرت از احساس حرمان از واپس ماندن خود و پیش رفت غرب؟!:

آقای فوکویاما چند پرسش اساسی را از خود نمی کند:

* جامعه مسلمانان پیش رفته تر بودند، چه شد که عقب ماندند؟

* بنا بر حکم او، جامعه غرب که جنگهای صلیبی را به راه انداخت، به دلیل احساس حرمان از پیش رفت جامعه مسلمانان بود؟!:

* در این میان، روابط سلطه گر - زیر سلطه در وضعیت کنونی جهان، هیچ نقشی ندارند؟

آقای فوکویاما سلطه گری امریکا را در سیاست امریکا نسبت به عراق و اسرائیل خلاصه می کند. در این خلاصه نیز تقلب می کند. زیرا محاصره عراق، محاصره اقتصادی ساده نیست، غیر از اینکه این محاصره با بمبارانها همراه است، موجب مرگ ۵۰۰ هزار کودک عراقی شده و هدف آن به عمل در آوردن قول آقای جورج بوش و بازگرداندن عراق به عصر حجر است. حمایت از اسرائیل نیز مساوی است با نیم قرن جنگ در خاورمیانه و به غارت رفتن ثروتهای این منطقه و مهاجرت استعدادهای آن.

* و بالاخره، اگر در غرب انسان است که رشد می کند، احساس حرمان از رشد، بطور طبیعی، می باید مسلمانان را به افزودن بر کوشش برای رشد بر انگیزد. چرا آنها را گرفتار کینه کور کند؟ آنها که در قرآن، خود می خوانند راه رشد از بیراهه غی جدا است، چرا راه رشد را گذاشته و از بیراهه غی می روند؟ رشد را انسان می کند. بنا بر این، اگر جز پیش رفت غریبان نبود، کوشیدن بیشتر، راه حل بود. آقای فوکویاما باید بداند که تنها حرمانی که کینه می آورد، حرمان زیر سلطه است. این آن حرمان است که وقتی با تحقیر همه روزه همراه شد، به قول فانون، وجود زیر سلطه را انباشته از نفرت و کینه می کند. مثالی که او آورده است، یعنی رفتار آقای محمد عطا ناقص قول او است. زیرا وی به زندگی در امریکا و تحصیل، از حرمان بدر آمده بود. بنا بر این، محرک او، نه این حرمان

که احساس حرمان و تحقیر شدن همه روزه بعنوان زیر سلطه است. اما آقای فوکویاما تقلب دیگری نیز می‌کند و آن یکی کردن مردم سالاری با سرمایه داری لیبرال است. آیا او نمی‌داند لیبرالیسم، در آغاز، با مردم سالاری موافق نیز نبود؟ جز این تقلب، تقلب سومی می‌کند:

«بنظر می‌رسد اسلام تنها نظام فرهنگی باشد که مرتباً افرادی چون بن لادن را باز می‌پرورد و این افراد با تجدد از بن مخالفند».

این افراد را اسلام باز نمی‌پرورد، این افراد را سلطه‌گر می‌پرورد و تروریسم بخشی جدائی‌ناپذیر از نظام سلطه‌گر است. بدون قدرت مطلق، تروریسم وجود ندارد. طرز فکر و روش امثال بن لادن، مصداق «بطش» و «فتک» است که در قرآن و سنت پیامبر، به صراحت ممنوع شده‌اند. این طرز فکر و روش از نظام ضد فرهنگی سلطه‌گر است. گویا آقای فوکویاما رفتار امریکارا در امریکای لاتین، در ویتنام، در فلسطین و ایران و عراق و... از یاد برده‌است. او که در وزارت خارجه امریکا کار می‌کند، می‌باید بداند بن لادن پرورده سیا است. و نیز باید بداند نقش امریکا در حاکم کردن طالبان بر افغانستان کم نبوده‌است و در تجاوز عراق به ایران و «اکتبر سورپرایز» و «ایران گیت»، امریکانای بی طرف نبوده‌است.

اگر از نیاز سلطه‌گر به تروریسم آگاه نبودیم، امری که شگفت‌انگیز می‌نمود این بود که او و رهبران سیاسی امریکا که همواره تکرار می‌کردند: کشورهای جنوب در نقضهای خود نمی‌نگرند و غرب را عامل عقب ماندگی خود می‌دانند، امروز، خود، همان کار را می‌کنند و می‌گویند: تروریسم را «نظام فرهنگی اسلام» بر ضد تجدد می‌سازد! اگر بنا را بر نادانی سیاست‌گزاران و نظریه‌سازان امریکا می‌گذاشتیم، می‌گفتیم نمی‌خواهند چشمان خود را بر واقعیت بگشایند و ببینند تروریسمی را که خود، در مقام سلطه‌گر، ساخته‌اند، اینک به جان خود آنها افتاده‌است. اما از روش امریکا در جنگ ۸ ساله، در جنگ خلیج فارس و امروز در افغانستان، در می‌یابیم که جنگ، جنگ تجدد با ضد تجدد نیست. قصد امریکا برداشتن مانع تجدد نیست بلکه بازگرداندن به عصر حجر است. همکاری سیا با سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در سازمان دادن طالبان و حاکم کردن آنها بر افغانستان و در توسعه کشت خشکاش و توسعه تجارت مواد مخدر (لوموند ۱۴ اکتبر ۲۰۰۱) و سیاست امریکا در عراق و ایران و فلسطین را نمی‌توان کوششی برای برداشتن موانع تجدد بشمار آورد. آیا آقای فوکویاما از یاد برده‌است سخن آقای کیسینجر را؟ آیا او نمی‌داند وقتی در دوران مرجع انقلاب ایران، برغم فراوانی موانع، ایران به راه رشد افتاد، آقای کیسینجر گفت: امریکا تحمل دو ژاپن را در آسیا نمی‌کند! آیا او از سیاست امریکا در «چهاراژدهای شرق آسیا» بی‌اطلاع است؟ آیا او نمی‌داند که یک دهه دیگر غرب در ۶۰ درصد نفت مورد مصرف خود وابسته به نفت خلیج فارس می‌شود و این وابستگی در سیاست امریکا در کشورهای اسلامی نقش دارد.

سیاست‌گزاران امریکا این اندازه می‌دانند که با تروریسم مبارزه نمی‌کنند بلکه آن را توسعه می‌دهند. اگر براستی می‌خواستند با تروریسم مبارزه کنند، کارهائی را می‌کردند که در «فرصت مطلوب» بر شمرده‌ام. بدین قرار، آقای فوکویاما، با این تقلبها و تقلبهای دیگر، سیاست غرب را، بمثابه سلطه‌گر و تضاد آن را با رشد کشورهای جهان، با تضاد اسلام با «مدرنیته» جانشین می‌کند. این تقلب، تقلب اصلی است. این تقلب تنها در مقام نظر انجام نمی‌گیرد. در حقیقت، فوکویاما سخن تازه‌ای نمی‌گوید. یک قرن و نیم پیش، استعمارگران و بلندگویانشان در کشورهای زیر سلطه می‌گفتند: «قانون ترقی در همه جا یکی است». آن زمان، استعمار، کوشش غرب برای آراستن جهانیان به فرهنگ جهان شمول غرب، تعریف می‌شد و مخالفت با آن، به «افراطیهای» که از اساس با تمدن مخالفند نسبت داده می‌شد. آقای فوکویاما اگر نمی‌خواهد کشتار سرخ پوستان و به بردگی بردن سیاهان را از افریقا به امریکا ببیند، حداقل می‌باید به افریقا و آسیا و امریکای لاتین

سفر کند و ببیند استعماری که قرار بود جهانیان را به فرهنگ جهان شمول غرب درآورد، چه کشتارها و غارتها که کرده است و هنوز نیز می‌کند. در حقیقت، اگر انسان رشد پذیر نیست، رشد نمی‌کند. اما اگر بنا بر طبیعتش، رشد می‌کند، هر جا رشد نیافته‌ای می‌بینیم می‌باید عوامل بازدارنده را سراغ کنیم. وقتی این عوامل را سراغ می‌کنیم، می‌بینیم تقلب در یک جانشین کردن ساده نزع میان سلطه گر و زیر سلطه با نزع «افراطی‌هائی که مخالف اساس تمدن غرب هستند» با «مدرنیته» خلاصه نمی‌شود. بلکه رابطه واقعی، رابطه سلطه گری است که ضد رشد زیر سلطه است، با زیر سلطه‌ای که می‌خواهد رشد کند. این رابطه را به رابطه اسلام - که قرآنش خود را روش رشد توصیف می‌کند - با «مدرنیته» برگرداندن، تقلبی است که سلطه گرها، دو قرن است نه تنها با کشورهای اسلامی که با کشورهای دیگر کرده‌اند. همین تقلب را با کشور هند نکردند؟ آنها حتی جنگ تریاک با چین را تحت عنوان «آزادی بازگانی» براه انداختند. با وجود این، این بار، دم خروس هویدا تر است: افراطی‌هائی که بزعم آقای فوکویاما «از اساس با تمدن غرب مخالفند»، پس چرا در فکر راهنما و روشها و فنونی که بکار می‌برند، مقلدهای غرب هستند؟ محمد عطا اگر از اساس با این تمدن مخالف بود، چرا به قول خود فوکویاما در شمار کسانی بود که به غرب مهاجرت کرده‌اند؟ قرآن می‌آموزد که زشتکاری دشمن نباید مسلمان را بر آن بدارد که مقابله به مثل کند. بنا بر این، بن لادن و تروریست‌هائی که در ۱۱ سپتامبر مرتکب جنایتها شدند، از قرآن پیروی نکردند. آنها دیدند امریکا چسان عراق را به عصر حجر بازگرداند. آنها می‌بینند امریکا شهرهای افغانستان را بمباران می‌کند و بجای تروریستها، مردم عادی افغانستان را می‌کشد. تل‌های ویرانه‌ها را جا به جا می‌کند. آنها می‌بینند اسرائیل بر سر فلسطینیها چه می‌آورد. بنا بر این، فکر راهنما آقای بوش و آقای شارون و آقای بن لادن یکی است. همان توجه را که امریکا می‌کند، بن لادن و تروریست‌های او می‌کنند. چرا یکی تجدد است و دیگری ضد تجدد؟ اصل راهنمای این سه، ثنویت تک محوری است: امریکا می‌گوید چون قربانی تروری بی سابقه هستیم، مجازات تروریست، «حق» من است. آقای شارون مدعی است که «سرزمین موعود» «حق» قوم یهود است و بنا بر این، سرزمین موعود را از وجود غیر یهودی باید پاک کرد. کشتارها و ویران کردن خانه‌ها را، راه رسیدن به «حق» می‌انگارد! هنوز بن لادن، در موقعیت شارون و بوش نیست. زیرا زیر سلطه است و هدف او، هدف هر انسان زیر سلطه ایست. با وجود این، او نیز بر اصل ثنویت تک محوری، همان اصل راهنمای سلطه‌گران، عمل می‌کند. اصل راهنمای اسلام، توحید، ضد ثنویت تک محوری است. بر این اصل، اگر زیر سلطه بخواهد آزاد شود، روشی را بکار نمی‌برد که بن لادنها بکار می‌برند و نیز روشی را بکار نمی‌برد که آقای بوش و شرکای او بکار می‌برند.

در اینجا، بموقع است به پرسش هموطنم باز پیردازم. باز پیردازم زیرا پیش از این، فراوان به این پرسش پرداخته‌ام. بنا بر تعریف، در آنچه به خشونت مربوط می‌شود، کار دولت خشونت زدائی است. اما دولتهای سلطه گر و زیر سلطه، هر دو خشونت گستر هستند. افراطیها ساخته خشونت گستری هستند. کارها که می‌باید به انجام رساند تا خشونت زدائی واقعیت پیدا کند، همه را از قرآن، نقل می‌کنم هم برای آنکه بر آقای فوکویاما و امثال او و هم بر آقایان مصباح یزدی و خامنه‌ای و ملا محمد عمر و بن لادن و امثال اینها، حجت تمام شود:

کارهایی که باید به انجام رساند تا خشونت زدائی واقعیت پیدا کند:

خشونت فراگیر است. ریشه در امریکا و در خاورمیانه و در همه جای جهان دارد. به سخن روشن، زور و خشونت از رابطه سلطه گر - زیر سلطه پدید می‌آید. این رابطه است که می‌باید تغییر داد. تغییر رابطه تحقق پیدا می‌کند با

۱- آقای فوکویاما جهان شمولی حقوق انسان و مردم سالاری را جلوه‌ای از جهان شمولی مسیحیت سکولار می‌شمارد. کامل این حقوق در قرآن آمده است (کتاب حقوق انسان در قرآن). بنا بر این، بموقع است که این حقوق برای هر انسانی در هر کجای جهان پذیرفته شود. نه در قول که در عمل. بطور مشخص، در روابط غرب با بقیت جهان، اصل تقدم منافع بر حقوق، می‌باید جای خود را به شناختن حقوق برای همه انسانها و همه ملت‌ها بدهد و «منافع» مقام دوم نیز پیدا نکند. بلکه از میان برداشته شود. زیرا وقتی رابطه‌ها رابطه‌های انسانها و جامعه‌های دارای حقوق یکسان هستند، منافع هر انسان عمل به حقوق می‌شود. بنا بر این،

۲- میان حقوق‌مندان نه تضاد که دوگانگی نیز بر جانی ماند (سوره ممتحنه آیه ۸). در عوض، تضاد حقوق‌مندان با زورپرستان بر جا می‌ماند (ممتحنه آیه ۹). حل این تضاد، در بخش بزرگی در گرو از میان برداشتن زور در قلمروهای اجتماعی، چه در سطح یک کشور و چه در سطح روابط میان کشورهاست. در بخش کوچکی نیاز به قهر پیدا می‌شود. ترتیب بکار بردن آن را دورتر توضیح می‌دهم. از میان بردن قلمروهای اجتماعی که زور در آنها کار برد دارد، واقعیت پیدا می‌کند به:

۳- حق طبیعت و محیط زیست رعایت شود. یعنی تمامی فعالیتهای ویرانگر محیط زیست، تعطیل شوند. (هود آیه ۶۱ و بقره ۲۰۵ و...)

۴- نیروهای محرکه که در هر جامعه تولید می‌شوند، در خود آن جامعه امکان فعالیت پیدا کنند. ستم بزرگ زمان ما جریان نیروهای محرکه (مغزها، سرمایه‌ها، انرژی، مواد خام و...) از کشورهای زیر سلطه به بخش مسلط جهان است. ستم بزرگتر اینست که بخش بزرگی از این نیروهای محرکه، در تولید و خدمات ویرانگر (ربع قرن پیش، ژاک آتالی این تولید و خدمات ویرانگر را افزون بر ۶۰ درصد برآورد کرده بود. آن زمان، بورس بازی بدین وسعت نبود) بکار تخریب انسان و محیط زیست می‌روند. (سوره همزه آیات ۱ تا ۹)

۵- وقتی بنا بر این می‌شود که حقوق انسان اساس روابط دولتها با یکدیگر بگردند، دست کم روابط زیر می‌باید از شفافیت کامل برخوردار شوند:

- در معاملات غرب با بقیت دنیا، فسادها - که سازنده بن لادنها، قاشقچی‌ها، شکرچی‌ها، هندی‌جاها و... هستند - یکسره از میان برداشته شوند. (در کتاب اقتصاد توحیدی ۴۴ نوع از این فسادها را بر شمرده‌ام)

- آقای فوکویاما به دروغ بن لادن‌ها را فرآورده «نظام فرهنگی» اسلام می‌خواند. از یاد می‌برد که نظام فرهنگی که او آرمان می‌کند، غیر از نازیسم و فاشیسم و استالینیسم و فرانکیسم و...، اختاپوس جهانی ماوراء ملیهای مافیائی را فرآورده است. آقای بوش و دیگر رؤسای دولتها بجای آنکه افغانستان را بمباران کنند، بایستی نخست با این اختاپوس جهانی مافیایا اعلان جنگ بدهند. غیر از اینکه این اختاپوس مسئول نگون بختی و مرگ انسانهاست - آنهم سالانه میلیونها تن - تا وقتی هست، تروریسم نیز هست. اگر مسئولان کشورهای غرب نمی‌بینند، منافع نمی‌گذارد ببینند. بقول آروندهاتی روی Arundhati Roy (لوموند ۱۵ اکتبر) امریکا نمی‌خواهد اقتصاد خود را از میلیاردها دلار پول قاچاق مواد مخدر و... محروم کند. چون نمی‌خواهد، نمی‌بیند که تا اختاپوس مافیایا هست، تروریسم نیز هست.

- اگر اساس روابط، حقوق انسانها شوند، دولتهای غرب نمی‌توانند با استبدادهای حاکم بر کشورهای جنوب روابط داشته باشد. دست کم، می‌باید این روابط را شفاف کنند. چگونه امریکا می‌تواند در ادعای خود صادق باشد، وقتی به ستایش دیکتاتور پاکستان می‌پردازد و با این دولت و رژیم ملاتاریا و دولتهای چون این دو رژیم، روابط آشکار و پنهان برقرار می‌کند؟ آیا معنای این رابطه این نیست که ترور دولتی بر ضد مردم سالارها را تأیید می‌کند؟ بنا بر این، آیا مبارزان حق ندارند ادعای امریکا را وسیله جدیدی برای سرکوب مبارزه انسانهای تحت ستم ارزیابی کنند؟ آیا

حقوق بشر مبارزه را حق مظلوم نمی‌شناسد؟ (سوره‌های نساء آیه‌های ۶۰ و ۱۴۸ و نحل آیه ۴۱ حج آیه ۳۹ و...)

– روابط بانکی با کشورهای جنوب، بخصوص با مسئولان این کشورها را شفاف کند و از پذیرفتن پولهای سران کشورها و خانواده‌های همدست آنها در این بانکها جلوگیری کند. میلیاردها دلار سرمایه‌های هائی را که پهلوی‌ها، هاشمی رفسنجانی‌ها، دیکتاتورهای امریکای لاتین، آسیا و افریقا و اقیانوسیه به غرب انتقال داده‌اند، اموال مردم این کشورها بدانند، چنانکه هر کشور که نظام مردم سالار پیدا کرد، این پولها و آنچه در طول زمان بر آنها افزوده شده‌است، سرمایه رشد کشورهای جنوب بگردد. (نخستین سخن علی (ع) این بود که در حکومت، او اموال به ستم ربوده شده را از ستمگران باز می‌ستانند) و

– از فروش اسلحه به دیکتاتورها خود داری کند. اینک که می‌بینیم کمک کردن به زورپرستانی مثل طالبان فاجعه‌های نظیر فاجعه ۱۱ سپتامبر را بیار می‌آورد، دولتهای غرب، معاملات اسلحه توسط «تاجران اسلحه با همکاری سازمانهای اطلاعاتی» را ممنوع کنند. نه دیکتاتورهای چون صدام را بر مردم عراق مسلط کنند و نه برای برقرار کردن تعادل قوا، به رژیمهای منطقه اسلحه بفروشند. تنها شفاف کردن تولید و تجارت اسلحه در جهان، موجب تعطیل بخش بزرگی از جنگها و کاهش جو خشونت در جهان می‌شود و ضربه‌ای کمر شکن به تروریسم وارد خواهد کرد. (مأنده آیه ۲ و این قاعده که هر کس به ستمگر کمک کند، خدا ستمگر را بر او مسلط می‌کند)

هنوز روابط دیگری وجود دارند که می‌باید شفاف شوند. اما شفاف کردن این روابط ضرورت و فوریت بتمام دارند.

۵ – از مهمترین عاملهای ایجاد عقده حرمان و در پی آن، روی آوردن به خشونت از نوع ترور، تبعیض است. سرمایه داری لیبرال، نظامی بر اساس تبعیض است. بدون وجود انواع تبعیضها، این نظام بر پا نمی‌ماند. تبعیض اول در غرب و در همه جای جهان، تبعیض به زیان انسان و طبیعت و بسود سرمایه داری است. به بیان عمومی، تبعیض به زیان انسان و بسود قدرت است. غرب توانائی پایان بخشیدن به این تبعیض را ندارد (قصص آیه ۴). اگر این توانائی را می‌داشت، جهان از خشونت ویرانگری می‌آسود که زندگی انسان و طبیعت را تهدید می‌کند.

تبعیضها که چند میلیارد انسان تحمل می‌کنند و سخت خشونت‌زا هستند، عبارتند از:

– تبعیض بسود غرب و به زیان انسانیت و محیط زیست او در آلودن محیط زیست. آیا آقای فوکویاما از خود پرسیده است که اگر بنا بشود، الگوی امریکائی سرمایه داری لیبرال جهان را فراگیرد و بقیت دنیا، سرانه، به اندازه یک امریکائی، بعنوان مثال گاز کربن تولید کنند، ادامه حیات بر روی زمین ممکن خواهد بود یا نه؟

– انواع تبعیضها که غرب در رابطه با بقیت جهان، بسود خود برقرار کرده‌است:

۱ – تبعیض بسود خود در قیمت‌گذاریها که آقای فوکویاما، با تعلق، این تبعیض را با بازار آزاد می‌پوشاند. حال آنکه او خوب می‌داند بازاری که در آن، شرائط رقابت کامل برقرار باشد، وجود ندارد.

۲ – تبعیضهای نژادی، فرهنگی، ملی، جنسی که بنا بر حقوق بشر ملغی هستند اما در عالم واقع بر قرارند. (حجرات آیه ۱۳)

۳ – تبعیضها بسود کشورهای «دوست» غرب، مورد اسرائیل، تنها مورد نیست. در دنیای عرب، بسود رژیم‌های «دوست» و به زیان بقیه این دنیا، تبعیض برقرار است. امریکا اگر میان خود و دیگر کشورهای قاره امریکا تبعیضها را ملغی کند، انقلابی بزرگ را به انجام برده‌است.

۴ – تبعیضها در تعریف عمل‌ها. وقتی سیاکودتا و شخصیت‌های کشورهای دیگر را ترور و یا فاسد می‌کند، هر یک از این کارها یک معنی دارند. اما اگر این کارها در جهت مخالف قدرت امریکا

انجام گرفتند، معنای دیگر پیدا می‌کنند! اگر اسرائیل ترور کرد، از حقوق خویش استفاده می‌کند و اگر فلسطینی کرد، تروریست می‌شود! و... (سوره‌های نساء آیه ۴۶ و مائده آیه ۱۳ و ۴۱)

۶- به نظریه فوکویاما، در نوبتی دیگر می‌پردازم. در اینجا، یادآور می‌شوم که بنا بر ادعای او، نظام سرمایه داری لیبرال و مردم سالاری جهان را فرا می‌گیرند. او مأمور بوده‌است نظریه راهنمایی برای امریکای بعد از فروپاشی امپراطوری روسیه بسازد. بنا بر این، نگران تناقضهای بی‌شمارش در نظریه خود نبوده‌است. از جمله تناقضهای لاینحل، یکی اینست که غرب به این نتیجه رسیده‌است که نظام سرمایه داری لیبرال نمی‌تواند جهان را فراگیرد از جمله به این دلیل که ممکن نیست همه جهانیان بتوانند همانند یک امریکائی مصرف کنند. حال چگونه ممکن است هم این نظام جهان را فراگیرد و هم جهان فراگیر شدنش ممکن نباشد؟! این نظام بیشتر از سرمایه، نابرابری تولید می‌کند. اگر نابرابری که تولید می‌کند، بیشتر نشود، نظام فرو می‌ماند و فرو می‌ریزد. چرا بیشتر از سرمایه نابرابری تولید می‌کند؟ زیرا بشری که دیدیم، دو سوم نیروهای محرکه را تخریب می‌کند. حال اگر فرض کنیم، غرب بنا بر دست برداشتن از اسراف و تبذیر (سوره‌های مائده آیه ۳۲ و انعام ۳۲ و ۱۴۱ و اعراف ۳۱ و ۸۱ و اسراء ۲۶ و ۲۷ و...) بگذارد، نیروهای محرکه‌ای که تخریب نمی‌شوند، در نظام کنونی چگونه می‌توانند فعال شوند؟ آیا جز با تغییر نظامهای اجتماعی (سرمایه داری لیبرال) و تغییر فنون تولید و تغییر ساخت کار و ساخت مصرف و ساخت... این کار شدنی است؟ پس اگر تناقض رفع نشود، جهان بسوی هدف آقای فوکویاما نمی‌رود بلکه بسوی ویرانی عمومی می‌رود. اگر بخواهیم تناقض را رفع کنیم، نظام سرمایه داری لیبرال می‌باید تغییر کند. اگر آقای فوکویاما این واقعیت را نمی‌بیند، در امریکا و در اروپا بسیارند متفکرانی که می‌بینند.

۷- از تناقضهای رفع نکردنی دیگر قول آقای فوکویاما یکی این تناقض است: اگر این سرمایه داری لیبرال و مردم سالاری از یکدیگر جدائی نپذیر هستند و جهان را فرا خواهند گرفت، دیگر چه نیاز دارد که او امریکا را مأمور استقرار آن در جهان کند و تهدید کند که «عزم امریکا برای پیروزی جزم» است؟ چرا از جنگ با جامعه‌هایی دم می‌زند که «زندگی ستیشان از سوی تجدد بطور جدی تهدید می‌شود»؟ اگر چنین بود، امریکا نیاز به جنگ پیدا نمی‌کرد. نیاز به حمایت از جنبشهای مردم سالار پیدا می‌کرد. بجا بود آقای فوکویاما، مثالی بیاورد از حمایت امریکا از جنبشهای مردم سالار در دنیای اسلامی. آیا او از کارنامه سیاه امریکا، در جهان اسلام، نا آگاه است؟ آیا او نمی‌داند امریکا در اندونزی از کودتائی حمایت کرد که با کشتن ۸۰۰ هزار کمونیست، دیکتاتوری فسادگستر سوهارتو را برقرار کرد؟ آیا او نمی‌داند امریکا با سازمان دادن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دیکتاتوری فسادگستر پهلویها را بمدت یک ربع قرن بر ایران تحمیل کرد؟ آیا او نمی‌داند امریکا حامی رژیمهای فسادگستری چون رژیمهای سعودی و شیخهای خلیج است و پول عربستان و دستیاری سیا دنیای اسلامی را گرفتار «بنیادگرانی» کرده‌است؟ آیا او نمی‌داند...

۸- اما تناقض لاینحل تر ناسازگاری نظر فوکویاما با فرهنگ است. توضیح اینکه از نقشهای وطن، یکی اینست که انسان فانی، در آن، خود را جاودانی می‌یابد. بی‌تردید، این نقش اگر نه مهمترین، در شمار مهمترین نقشهای وطن است. آدمی می‌داند که فانی است اما، به وطن، خود را پایدار می‌یابد. چرا که در وطن است که استعدادهای انسان بکار می‌افتند. ابتکارها، ابداعات و خلقها و کاری که به آنها عینیت می‌بخشد، فرهنگ فردی و جمعی و هویت پدید می‌آورد. بنا بر این، وطن به فرهنگ هر جامعه و ویژگی می‌بخشد که فرهنگهای دیگر آن را ندارند. در همان حال، وطن داری و حقوقمندی و انسان بمتابه مجموعه استعدادها، آزادی، فرهنگ داری و ارزشهایی از این دست، جهان شمول می‌شوند. سرمایه داری لیبرال که فوکویاما آن را با تجدد یکی می‌گرداند، جهانگیر است و اینکار را با محروم کردن انسانها از وطنشان می‌کند. او به «مهاجرت میلیونها نفر از شهروندان کشورهای در حال توسعه که هر سال با پاهای خود رأی می‌دهند و زندگی در جوامع غربی را

انتخاب می‌کند»، این حکم را نیز با قلبی بزرگ، صادر می‌کند. آن قلب اینست که پیش از این مهاجرت، غرب وطن آنها را از آنها گرفته است. بدین ترتیب که مواد معدنی و گیاهی را غرب می‌برد. سرمایه‌ها را غرب می‌برد و نظامهای استبدادی متکی به غرب استعدادها را یا از میان می‌برد و یا ناگزیر از مهاجرت می‌کنند. واردات جانشین تولید داخلی می‌شود و شیوه‌های مصرف و... و گذران اوقات فراغت نیز از غرب وارد می‌شوند. حاصل این همه، قطع رابطه با وطن است. وطن نه تنها این نقش که نقشهای دیگرش را نیز از دست می‌دهد. آقای فوکویاما که خود یک مهاجر است می‌باید اثر احساس بی وطنی را برگرایش به خشونت بداند. (بخاطر اهمیت وطن است که قرآن، اخراج از خانه و وطن را فتنه بزرگتر از قتل میداند لذا بر قتل یعنی مبارزه با مستکبرانی تأکید می‌کند که انسانها را از خانه و کاشانه خود می‌رانند. اما اینها نیز بمحض اینکه دست از تجاوز برداشتن، عفو روا باید داشت: سوره‌های بقره آیه‌های ۱۹۱ و ۱۹۲ و نساء آیه ۶۶ و... حل این تناقض به اینست که در همه جا، انسانها صاحب وطن شوند. و

۹- مدعای آقای فوکویاما با چشم بستن بر واقعیتهای ساخته شده است. از جمله این واقعیتهای: - بنا بر قرآن، انسان بر فطرت خدائی آفریده شده است (سوره روم آیه ۳۰). بنا بر این، خشونت ذاتی وجود او نیست. اگر آقای فوکویاما به خود زحمت مطالعه بدهد، در می‌یابد، که این در فلسفه غرب است که خشونت ذاتی وجود انسان دانسته می‌شود. اینهمه فرآورده‌ها که خشونت زمینه آن را تشکیل می‌دهند، در غرب تولید می‌شوند. آیا آقای فوکویاما می‌تواند بگوید بابت «آزادی» داشتن و تجارت اسلحه در امریکا، سالانه چند نفر کشته می‌شوند؟ آیا شمار این کشته‌ها بسیار بیشتر از کشته‌های ترور نیست؟ آیا غرب نباید بداند وقتی از سوئی منابع و سرمایه‌ها و استعدادهای کشورهای «جنوب» را می‌برد و فقر بر جا می‌گذارد و از آن سو، خشونت را اینهمه می‌سپارد، میلیونها بشر را در سراسر جهان به استخدام خشونت در می‌آورد؟

- بنا بر قرآن، در دین اکراه نیست (بقره آیه ۲۵۶). در جریان انقلاب اسلامی ایران نیز، این گل بود که بر گلوله پیروز شد. اما تمامی مرامهایی که خشونت را تنها روش رسیدن به قدرت گردانند، در همین «تجدد = سرمایه داری لیبرال» پیدا شدند. طرفه اینکه در دوران پهلوی، به مسلمانان خرده می‌گرفتند که، به علت دینشان اسلام، فرهنگ خشونت را از دست داده‌اند و همین امر موجب شده است جامعه‌های اسلامی زیر سلطه بروند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب توده بر آن بود که تمایلهای مردم سالارگرفتار عقده خشونت شده‌اند. حقیقت اینست که خشونت ضارزش، سرانجام ارزش اول شد. هم از راه گرایشهای استالینیست که «قهر را مامای تاریخ» می‌دانستند و هم از سوی «دیکتاتورهای مدرنیست» که امریکا تحمیل می‌کرد. هم از راه مداخلات نظامی مستقیم و هم از طریق مداخلات خشونت آمیز غیر مستقیم (کودتاها).

خشونت زدائی از جمله، با از ارزش انداختن خشونت واقعیت پیدا می‌کند. اما چگونه بتوان از سوئی بر سر مردم افغانستان بمب و موشک ریخت و در همان حال، به انسانهایی که جز خشونت ندارند، گفت فرو کوبیدن هواپیماها بر دو برج نیویورک کار بدی است؟

- از واقعیتهای، یکی دقیق نبودن تعریفهاست. در لیبرالیسمی که آقای فوکویاما با تجدد یکی می‌کند، تعریف حق و تعریف آزادی همان تعریف قدرت است. تعریف ترور و تروریست نیز به ترتیبی که شرح شد، بنا بر اینکه خشونت از چه کسی صادر شده باشد، فرق می‌کند. شفاف کردن این تعریفها چنانکه هر یک از این کلمه‌ها برای همه و در همه جای جهان و در همه وقت یک و همان معنی را داشته باشد، از بایسته‌ترین خشونت زدائی‌ها است.

هنوز واقعیتهای بسیار دیگر وجود دارند. اما ذکر این نمونه‌ها را برای آنکه بدانیم خشونت زدائی شدنی است کافی می‌یابیم.

۱۰- مبارزه با تروریسم نیاز به رهبری دارد. این رهبری می‌باید به فعالیتهای انسانها و نیروهای

محركه جهتي را ببخشد كه آنها را از مدار بسته خشونت بدر برد. آقاي بوش مدعي رهبري اين مبارزه است. اما وقتي خود او، به ترتيبی كه همه می دانند به رياست جمهوري رسیده است، وقتي در غرب، حتي انتخابات عرصه خشونت است و رقبا از راه تخریب يكديگر، انتخاب می شوند، كجا آن رهبري بوجود می آید كه به مبارزه با تروریسم توانا باشد؟ در نظامهای استبدادی ترور جسمی و شخصیتی وجود دارد و در نظامهای سرمایه داری لیبرال، بیشتر ترور شخصیتی وجود دارد. سالم كردن رهبران سیاسی و پایان بخشیدن به ترور شخصیت اهل سیاست كه بمراتب زیانبخش تر از ترور معمولی است، بی گمان از مهمترین تدابیر در مبارزه با تروریسم و در خشونت زدائی است. سالم كردن رهبري سیاسی در جامعه های دارای رژیمهای استبدادی به استقرار مردم سالاری ممكن می شود. تمامی این استبدادها، تکیه گاه خارجی دارند. بدون این تکیه گاه، بر جانی ماند. بنا بر این، بر غرب است كه تکیه گاه این رژیمها نشود. بخشی از تدابیری را كه می باید به اجرا در آیند، آوردم. بخشی دیگر را در اینجا می آورم:

- اگر وسائل ارتباط جمعی از تبلیغ شبانه روزی قدرت و خشونت باز ایستند، فضای وسیعی پیدا می شود برای عرض وجود اندیشه ها و جریان آزاد اندیشه ها در مقیاس جهان. می توان اثر ارزش اول شدن اندیشیدن و راه حل پیشنهاد كردن بر انسانها و خشونت زدائی را تصور كرد: تنها اگر جریان آزاد اندیشه بتواند انسانها را از این واقعیت آگاه كند كه میان دو كار، یکی بكار انداختن استعداد های خویش و دیگری از راه تخریب دیگری به مقصود رسیدن، اولی رشد و ساختن است و دومی ویرانگری و از رشد ماندن است و نظام اجتماعی چنانچه با بكار انداختن استعداد ها سازگار باشد، جهانی را به كار و كوشش بر خواهد انگیخت.

اگر قدرت مسلط از دروغ سازی و تبلیغ دروغ باز ایستد، غریبان می توانند واقعیت را آنسان كه هست ببینند. ببینند كه در دوران مرجع انقلاب ایران، به یمن جریان آزاد اندیشه و رفع غفلت ایرانیان از استعداد های خویش و بكار افتادن این استعداد ها در رشد بود كه كیسنجر را نگران كرد و گفت: امریكا تحمل دو ژاپن را در آسیا نمی آورد. ببینند كه گروگانگیری و كودتا و جنگ ۸ ساله، چسان جهت را تغییر داد و ایران را به بیراهه خشونت و ویرانی بازگرداند.

- از میان برداشتن سانسور و جریان آزادی اطلاعات و خبرها. اگر سانسور نبود و آزادی جریان اطلاعات و خبرها بود، طالبان و ملامحمد عمر و بن لادن نیز نبودند. نه تنها مردم جهان از آنچه در افغانستان می گذشت آگاه می شدند، بلکه مردم امریكا و انگلیس و عربستان و پاکستان، پیشا پیش، از نقش دولتهای خود در ساختن و پرداختن طالبان و سازمان بن لادن و حتی كشت تریاك در افغانستان و توسعه تجارت مواد مخدر و... نیز آگاه و مانع از انجام آن می شدند. بسا این آگاهی، مانع از طرح نقشه می شد.

- رهبري سالم تحقق پیدا می كند به اینکه این رهبري مصلحت خارج از حق را مفسدت بداند و از ارتكاب آن خود داری كند. اگر رهبري ها چنین كنند، نیاز به «اسرار دولتی» نمی ماند. حد اكثر به اسرار نظامی محدود می شود. بنا بر این، دیگر دولت امریكا نمی تواند با خاطر آسوده در ایران و آرژانتین و برزیل و شیلی و... كودتا كند. نظامهای استبدادی ضد ارزش و ناتوان می شوند و جای خود را به نظامهای مردم سالار می سپارند و

۱۱ - در آغاز، یادآور شدم كه زور و خشونت از رابطه حاصل می شوند و با تغییر رابطه، نیست می شوند. تدابیری كه برای تغییر این رابطه باید بكار بست، را بر شمردم و توضیح دادم. اینك قلب بزرگ تر آقای فوكویاما را خاطر نشان می كنم: ترورهای نیویورك و واشنگتن در خلاء انجام نگرفته اند. در محدوده رابطه میان امریكا و عربستان و افغانستان (طالبان و سازمان القاعده) و آسیای میانه (يك پنجم ذخایر نفت جهان) و ایران، از يك سو، و دنیای عرب و اسرائیل از سوی دیگر، انجام گرفته اند. طالبان و سازمان القاعده و «بنیادگرایهای» دیگر محصول این

رابطه هستند. بمباران افغانستان در صورتی هم که به حذف بن لادن و ملا محمد عمر بیانجامد و دولت دیگری را در افغانستان جانشین کند، تا وقتی این رابطه تغییر نکند، محصولش سازمانهای تروریستی می شود. چگونه می توان این رابطه را ندید و تروریسم را با تقلب «باز تولید فرهنگ اسلامی» خواند؟

آیا با تغییر این رابطه سلطه گر - زیر سلطه، گروههای زور پرست از میان می روند؟ نه. آیا می باید آنها را به قهر بر سر جای خود نشاند؟ اگر تدابیر بالا را جهاد اکبر (آزاد کردن خود از زور باوری و زور مداری) و جهاد افضل (ایستادگی در برابر قدرتمداران و آزاد شدن و آزاد کردن از روابط سلطه گر - زیر سلطه و یافتن جامعه آزاد و رشد یاب) بشماریم، جهاد واجب می شود. زیرا خشونت و اغیر است. اگر در برابر آن نایستی، همه را مبتلی می کند. اما جهاد چیست؟ امروز، با استفاده از تبلیغ گسترده ای که غرب کرده است، گروههای تروریست خشونتهای کور خویش را جهاد بمعنای مبارزه مسلحانه و این مبارزه را همان جهادی می خوانند که در قرآن آمده است. حال آنکه،

- مبارزه مسلحانه وقتی واجب می شود که قدرت متجاوز هیچ راه حل دیگری باقی نگذاشته باشد. در این حال نیز، نباید همان تبهکارها را مرتکب شد که زور پرست مرتکب می شود:

- جهاد مجموع کوششهایی است برای از میان برداشتن دشمنی و برقرار کردن دوستی (سوره های بقره آیه ۱۹۲ و ممتحنه آیه های ۷ تا ۹)

- در صورتی که زور پرست راه دیگری باقی نگذاشته باشد و چاره جز بکار بردن خشونت نباشد، هدف این خشونت می باید خنثی کردن خشونت متجاوز باشد. بنا بر این،

الف - تجاوز از حد خنثی کردن خشونت، خشونت طلبی است (سوره های بقره آیه ۱۹۰ و مائده آیه ۲).

ب - بنام مبارزه با خشونت، نباید بسود زور پرستان و به زیان مردم بی گناه زور بکار برد (سوره نساء آیه ۱۰۷). این مبارزه نه تنها نباید بهانه گسترش خشونت شود و می باید با خشونت زدائی در محیط اجتماعی همراه باشد، بلکه این رهبری (بخصوص آشکار کردن خطاهای فکر راهنما و روشها و آشکار کردن سرانجامهایی که ترور در پی می آورد. افشای دروغها و فریفتاریها و...) خشونت طلب است که می باید هدف باشد و نه افراد عادی. (سوره های نحل آیه ۱۲۵ و عنکبوت آیه ۴۶)

ج - اگر روشهای دیگر کارگر نشدند، بکار بردن خشونت به تریبی باید انجام پذیرد که مبتلای به زور پرستی، به ویرانگری زور پی ببرد و آن را رها کند. اساس این روش در رعایت شخصیت و حقوق انسانی زور پرست متجاوز و خودداری از تحقیر او و دعوت او به ترک زور پرستی و دشمنی است. این روش را پیامبر (ص) و علی (ع) با موفقیت بکار برده اند. در دوران اول جنگ عراق با ایران نیز، بکار بردن این روش، از هر اسلحه ای در کاستن از مقاومت سربازان عراقی مؤثر تر افتاد. (سوره انفال آیه های ۵۷ تا ۶۰)

د - بخصوص مجاهد نباید منطق زور پرست را بپذیرد و بیان قدرت را اندیشه راهنمای خود کند. در حقیقت، با پذیرفتن منطق زور، خشونت طلبان پیروز شده اند. چرا که اگر هم از میان بروند، خشونت طلبان را جانشین خود کرده اند. (سوره حج آیه ۷۸).

کامل این تدابیر را در خشونت زدائی آورده ام. این اندازه کفایت برای اینکه روشن کند سیاست آقای بوش تا چه اندازه خطا و نظریه پردازی آقای فوکویاما تا کجا پر تناقض، پر تقلب و پر از غفلت از واقعیتهاست.

زمان آنست که غرب به خود آید. اگر بنا بر عزم را جزم کردن است، عزم را برای اجرای تدابیری از این نوع جزم کنند. نظریه سازانی چون فوکویاما و هانتینگتون تنها شدت فقر غرب را از لحاظ اندیشه راهنما گزارش می کنند. انباشتن جهان از خشونت، هر روز به یک بهانه، نیز گویای این فقر است. غرب می باید مردم سالاری را از سلطه سرمایه داری و از قید نظام سلطه گر - زیر سلطه رها

کند، تا آزادی را باز یابد. با وجود این، ما نباید به انتظار غرب بشینیم. می توانیم خود را آزاد کنیم و بر ماست که از فرصت مطلوب بهره جوئیم. آزاد شویم، اسلام را بمثابة بیان آزادی و روش خشونت زدائی باز یابیم و جهانیان را به شرکت در خشونت زدائی فرا بخوانیم. در فرصتی دیگر، به تجدد مساوی با سرمایه داری لیبرال و مردم سالاری می پردازم.